



این چمدان به ایستگاه نمی‌رسد

نقدی بر رمان «بیژن و منیژه»

نوشته «جعفر مدرس صادقی»

لادن نیکنام

انسانی در نسل‌ها بوده، ولی بیشترین جلوه این حرکت در کنش بیرونی و ساختار ذهنی راوی اول شخص دیده می‌شود. او با عشق تلاش می‌کند که به مشکل تازه‌ای نگاه کند. اما در این که ساختار جدید روابط عشق راوی و زن رمان تا چه حد باورپذیر و ریشه‌دار است، باید بحث و جدلی میان مخاطب و متن شکل بگیرد. در این جاست که مخاطب وارد متن می‌شود و می‌تواند با راوی همراه شود و صور ذهنی و خیالی و کنش‌های عجیب و غریب‌اش را باور کند، پی بگیرد و پیش رود یا با خود بگوید: «نه هرگز چنین روابطی در بستر جهان داستانی مدرس صادقی باورپذیر نیست.» منتها مسأله این است که وقتی کتاب را در دست بگیرید به دلیل همان عنصر زنده و پویای زبان نمی‌توانید تا پایان آن را رها کنید. شاید لحظه‌هایی از این متن شما را آزار داده و به زحمت بیندازد، اما پیش می‌روید.

«جعفر مدرس صادقی» چه در این رمان چه در رمان‌های دیگرش به خوبی از عناصر یا خصیصه‌های روایت داستانی در شرف مدد می‌گیرد. او شهرزادی را در خود و با خود همیشه همراه دارد که «شاه کلید» جذب مخاطب است. خوب می‌داند زنده بودن داستان به مدد زنده بودن شهرزاد است. به همین دلیل به کنش، ریتم، گره‌های

مخاطبی که در فکر خواندن یک رمان زنانه باشد، لذت ببرد و خط روایت را پی گیرد و دست اندازی یا چالشی را در مسیر خواندن تحمل نکند، می‌تواند برود سراغ رمان «بیژن و منیژه». رمان «جعفر مدرس صادقی» خوش خوان است چون مشخص است نویسنده نمی‌خواهد خواننده و خودش را در درس‌سر بیندازد و مهم‌تر شیوایی زبان در این کار است. درست است که راوی اول شخص است ولی لحن توی ذوق زده‌ای شما را هنگام خواندن آزار نمی‌دهد. همه چیز نرم و آرام پیش می‌رود. نحوه توزیع اطلاعات سنجیده و به اندازه‌ست. در این که درونمایه این اثر اندکی دراز ذهن به نظر می‌آید شکی نیست شبکه روابط سعید و اردلان و جهانگیر و پدرها و مادر و میرزا و بنفشه درست است که در سطح رویی یا ابتدایی به خوبی درهم تنیده و ساخته و پرداخته شده، اما هر چه به نقاط ژرف‌تر داستان نزدیک شویم خبری از چفت و بست‌های محکم و تراش کاری‌های ظریف نیست. یعنی نویسنده همه قدرت‌اش را در عرضه ساختاری روایت با تکیه بر عنصر شیوه روایت به واسطه زبان به کار برده است. او هرگز نمی‌خواهد به پس زمینه‌های اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی ارجاعات مستقیم دهد. در فکر آشنایی زدایی از روابط

دراماتیک، شخصیت‌پردازی‌های مینی‌مال، فضاسازی و دیالوگ نویسی‌های ملموس و این زمانی، توجه دارد. با فصل‌های کوتاهی که برای این رمان تدارک دیده شما از دل هر ماجرای میان راوی و دوستش به ماجرای دیگر وارد می‌شوید. آدم‌هایی که شاید به نسل قبل خود تفاوت اندکی دارند اما در یک خصیصه مشترک‌اند و آن «شکست» است. آدم‌هایی که به دنیای درونی خویش پناه می‌برند و از ارتباط می‌هراسند. این هراس در زنده گی روزمره‌شان بازتاب دارد. با آن‌ها می‌رود و می‌آید. درست مانند مسافری با چمدانی در دست که نمی‌تواند آن را زمین بگذارد و درش را باز کند، چون هرگز به مقصد نمی‌رسد. فقط شاید گاهی برای رفع خسته گی آن را به پاهای خودش تکیه بدهد. رمان «بیژن و منیژه» برای مخاطب سخت‌گیر ادبیات متنی است پر چالش. باید در لحظه‌هایی از روایت هر چه نویسنده به نمایش می‌گذارد و در بست بپذیرد و درست همان جایی که خود را به نویسنده و متن سپرده است باید با آن فاصله بگیرد. سوال این جاست که این متن چه ویژه گی دارد که هر مخاطبی با آن ارتباط برقرار می‌کند؟ چرا مخاطبی که توقع زیادی ندارد با آن همراه می‌شود و اهالی قبله منتقدان و داستان نویسان با آن درگیری می‌شدند؟ آیا این درگیری‌ها به نفع رمان تمام می‌شود؟ آیا برگ برنده دست کسانی است که با غریزه و شهود خود، همه چیز را می‌سپارند به دست متن و از هر چه رخ می‌دهد واهمه ای ندارند؟ آدم‌های این رمان چه کسانی هستند که با وجود داشتن پایگاه اجتماعی تعریف شده و ساختارهای منسجم و به سامان چنین سرگشته و هذیانی رفتار می‌کنند؟ این تناقض‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ به این همه و بیشتر باید هنگام خواندن رمان «بیژن و منیژه» فکر کنیم. شاید می‌پرسید چرا؟

چون «جعفر مدرس صادقی» نویسنده‌ای است که به غریزه خود اعتماد دارد و این اعتماد در سطر به سطر کار دیده می‌شود. خودش می‌داند که بستر روایت را تا کجا بگستراند و از کجا جمع کند. گاهی می‌توانیم با خود فکر کنیم نکند تمام لحظه‌هایی که از اتفاقات عجیب و غریب رمان جا می‌مانیم از بی‌حوصله گی خودمان باشد. شاید هم نه. در این متن هیچ اتفاقی قطعی نیست و شاید همین زیباست.